

هفتم مهر در تقویم به‌عنوان روز ایمنی و آتش‌نشانی نام‌گذاری شده است، روزی که به‌مردانی تعلق دارد که نجات جان انسان‌ها کسب‌وکار هر روز و شبشان است. به‌بهانه همین مناسبت راهی یکی از ایستگاه‌های تخصصی سازمان آتش‌نشانی مشهد می‌شویم و پای ناگفته‌هایشان از حوادث شهر می‌نشینیم.

حسین صالح‌نظرآبادی مدیر منطقه ۴ عملیاتی منطقه ثامن سازمان آتش‌نشانی است، کسی که از سال ۱۳۸۰ وارد این سازمان شده و حالا در کسوت آتش‌نشان قدیمی است. او نزدیک به ۲۲ سال از عمرش را در ایستگاه‌های مختلف آتش‌نشانی فعالیت کرده است و به گفته خودش «اگر خدا بخواهد، تا ۲۵ سال سابقه کار می‌خواهم بازنشسته شوم». او در این سال‌ها حوادث تلخ و شیرینی را تجربه کرده است و حالا با کوله‌باری از تجربه برای نیروهایش مثل استاد است، موضوعی که نیروهایش آن را از



مهری قربان
نادر صلیبی خوانات



سر تعارف یا صداقت تأیید می‌کنند. به گفته صالح، ایستگاه دوم آتش‌نشانی یکی از ایستگاه‌های قدیمی این سازمان در مشهد است؛ ایستگاهی مادر که ۹ ایستگاه دیگر را پشتیبانی می‌کند. این مدیر ارشد سازمان آتش‌نشانی مشهد می‌گوید که در این ایستگاه تخصصی نیروهایش مأموریت‌های زیادی شامل نجات سبک (محبوسی در آسانسور)، نجات تخصصی (گرفتاری در چاه و آوار) و اطفای حریق را پوشش می‌دهند. این ایستگاه همچنین یک تیم تخصصی با عنوان «هزمت، یعنی عملیات مرتبط با مواد شیمیایی خطرناک دارد، قوی‌ترین و قدیمی‌ترین حوزه تخصصی که امروز مشهد به‌واسطه آن در کشور مطرح می‌شود. صالح با اشاره به موقعیت راهبردی ایستگاه دوم، بیان می‌کند: منطقه به‌دلیل نزدیکی به‌حرم مطهر وجود مجموعه‌های اقامتی مانند هتل‌ها، هتل آپارتمان‌ها، مسافرخانه‌ها و مجموعه‌های تجاری از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. همین موضوع کار نیروهای فعال در این ایستگاه

گزارشی از خاطرات هولناک و خاص آتش‌نشانان مشهدی که تاکنون آن‌ها را نشنیده‌اید

را دوچندان می‌کند.

او همچنین ترافیک سنگین اطراف حرم مطهر و گردهمایی‌های مناسبتی را دو عامل کاهنده زمان هنگام مأموریت نیروهایش می‌داند و معتقد است که در این‌باره مردم باید با نیروهای آتش‌نشانی نهایت همراهی و همکاری را داشته باشند تا مأموران به‌موقع در صحنه حوادث و حریق حاضر شوند. مدیر منطقه ۴ عملیاتی منطقه ثامن سازمان آتش‌نشانی در ادامه به تلخ‌ترین تجربه خود و همکاری‌اش در روزهای خدمت اشاره می‌کند و می‌گوید: روزی که ما در یک عملیات شهروندی را از دست می‌دهیم، آن روز سخت‌ترین است. کار ما نجات جان افراد است، اما زمانی که در حوادث دلخراش افراد به‌دلیل شدت صدمات جان می‌یازند، آن روز از خاطرم‌ان نخواهد رفت و تا زمانی که زنده هستیم، آن‌را به یاد داریم.

او برایمان از خاطره همکار مرحومش می‌گوید، خاطره‌ای خوش که علی‌رجیبان، آتش‌نشان قدیمی و فوت‌شده این سازمان، در سال ۱۳۸۴ برای خانواده‌ای مشهدی به‌جای گذاشت. سقوط فرد به



عکس: جولان کرمانی/شهریار

پیش از رفتن به داخل چاه به او وصیت می‌کند که اگر برنگشت، او وصیتش را به خانواده همکارش منتقل کند. بغض می‌کند و کمی به حیاط ایستگاه، جایی که همکارانش در حال انجام کارهای روزانه هستند، خیره می‌شود...

داخل چاه اعلام می‌شود و رجبیان همراه با صالح و چند آتش‌نشان دیگر خود را به محل می‌رسانند. زمین دهان باز می‌کند و زنی در میان جهم زیادی از خاک گرفتار می‌شود. باوجود سست بودن دیواره‌ها، مرحوم رجبیان پا به میدان می‌گذارد و زن از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کند. به گفته صالح، همکارش

اولین حادثه سخت برای فرمانده مصطفی

مصطفی حسن‌زاده دومین نفری است که به سراغش می‌رویم. بوی ادکلنش مانند ته‌لجه مشهدی‌اش گرم است. اتاقش از یک سمت به راهرو ایستگاه راه دارد و از سمت مقابل پنجره‌اش به سمت خیابان وحدت بازمی‌شود و از سمت چپ هم به حیاطی با درختانی بلند قامت راه پیدا می‌کند. باد پاییزی از سمت حیاط پر از در و درخت به اتاق می‌وزد و در راهرو می‌دمد. خودش را که معرفی می‌کند، ابتدا فامیلش را می‌گوید و سپس اسمش:

حسن‌زاده هستم، مصطفی. او از سال ۱۳۸۳ وارد سازمان آتش‌نشانی شده است و اکنون ریاست ایستگاه دوم آتش‌نشانی مشهد را بر عهده دارد. به گفته حسن‌زاده، حیطة کاری‌اش در این ایستگاه مربوط می‌شود به نجات وامداد سنگین و حریق.

نیروهای فرمانده مصطفی از حوادثی مثل محبوسی در آسانسور را پوشش می‌دهند تا آتش‌سوزی‌های سنگین و تصادفات هولناک. گواه این گفته‌اش هم تجهیزاتی تخصصی است که در سالن سروشیده ایستگاه انتظار مأموریت می‌کشند. رئیس ایستگاه دوم آتش‌نشانی می‌گوید: گستره عملیات نیروهایش در این ایستگاه زیاد است. نیروهای او حتی برای بازرسی از سازه‌هایی که احتمال ناپایمن‌بودنش وجود دارد، پا به میدان حوزه پیشگیری می‌گذارند. او می‌گوید: اگر بخواهم نوزده سال خدمتم را در یک عبارت خلاصه کنم، می‌نویسم: «سال‌های شیرین سخت‌فراموش‌نشدنی». آتش‌نشانان هر روز با حوادث سرور کار دارند، اما هیچ‌وقت این اتفاقات برایشان تکراری نمی‌شود. خیلی از اوقات همراه با خانواده‌های داغ‌دیده می‌باریم و تا روزها

ذهن‌مان درگیر است. او به اولین تجربه تلخش در این سازمان اشاره می‌کند و پس از درنگی کوتاه، آن‌خاطره



را برایمان تعریف می‌کند: همان سال‌های اولی بود که وارد آتش‌نشانی شده بودم. حوالی تحویل سال بود که یک مأموریت اعلام شد. حادثه در یکی از محلات منطقه گازآرژاده بود. زمین دهان باز کرده بود و حجم زیادی از خاک خیس آوار شده بود. زن و مردی جوان میان کوچه نشسته بودند و به‌سر و صورتشان می‌زدند. دو کودک از خانه‌شان بیرون می‌آیند که یکپو زمین دهان باز می‌کند و آن‌ها را می‌بلعد. کانال قدیمی آب که خشک شده بود و در منطقه وجود داشت، فرو می‌ریزد و این حادثه را رقم می‌زند. پسرهایش و یازده‌ساله بودند که زیر حجم زیادی از خاک گرفتار شده بودند. همه خوب می‌دانستیم که هیچ‌کس از این حادثه جان سالم به‌در نمی‌برد. همان هم شد. پس از چند ساعت آواربرداری تن گل آلود و بی‌جان بچه‌ها که برادر بودند، بیرون کشیده شد. هنوز چهره مادر و پدر بچه‌ها در ذهنم هست. همه اشک می‌ریختم.

برای اینکه جو سنگین اتاق را عوض کند، می‌خندد و پوای ماجرای خاص را به میان می‌کشد: من در آن عملیات نبودم، اما یکی از همکاران قدیمی که بازنشسته شده است، برایم تعریف می‌کرد. گزارش مشاهده مار به سامانه ۱۲۵ اعلام می‌شود. همکار قدیمی همراه با دیگر نیروهای آتش‌نشانی خود را به محل می‌رسانند. مار داخل منزل مسکونی مشاهده شده بود که صاحب‌خانه مأموران را به حیاط خلوت خانه‌اش هدایت می‌کند. همکار تعریف می‌کرد که همه چیز را بررسی می‌کنند، اما اثری از مار نمی‌بینند. به‌زن صاحب‌خانه می‌گویند که اینجا جز چند گلدان و یک حلقه لاستیک زاپاس چیز دیگری وجود ندارد. زن اما اشاره می‌کند به لاستیک زاپاس و می‌گویند همان است. مار همان است. یک مار پیتون غول‌پیکر چنان دور خود چمپره زده بود که در نور کم به لاستیک زاپاس می‌مانست. مار پیتون زنده‌گیری و به ایستگاه آورده می‌شود.

فرمانده مصطفی می‌خندد و حرفش را ادامه می‌دهد: طبق گفته همکار قدیمی‌ام، بعد از یک ساعت مردی محلی وارد ایستگاه می‌شود و سراغ مارش را می‌گیرد. افرادی معر‌گیر بوده که با این پیتون بزرگ مردم را سرگرم و امرامعاش می‌کرده است.

خاک برداری از روی جسد مقنی خارجی

با یکی از پروژه‌های ساختمانی ارتباط داشت. مقنی میان سال در عمق بیست‌متری یک چاه در حال خاک‌برداری بوده است و بالای سرش هم ماشین‌الات سنگینی مانند بیل مکانیکی مشغول به کار بوده‌اند. هر از گاهی زمین موجب می‌شود که دیواره چاه فرو بریزد و این کارگر که تبعه خارجی بوده است، زیر حجم زیادی از خاک خیس به ارتفاع دومتر گرفتار می‌شود. من با یکی از همکاران از دهانه چاه پایین رفتم، اما فاضلی چاه خوف‌انگیز بود. دیواره‌ها به دلیل سست‌شدن مدام فرو می‌ریختند و هر آن امکان اتفاق بدتری وجود داشت. از مقنی خبری نبود و برای رسیدن به او باید خاک زیادی را به بالا منتقل می‌کردیم. البته خاک نه، بهتر است بگویم گل چسبناک. به دلیل سست‌بودن دیوار نمی‌توانستیم از تجهیزات سنگین استفاده کنیم و از سوزی دیگر ممکن بود همان کلنگ کوچک هم به تن و بدن فرد محبوس برخورد کند.

او ادامه می‌دهد: آن مأموریت سه ساعت طول کشید تا اینکه مقنی میان سال را پیدا کردیم. حالا باید جسدش را به اصطلاح یکس و به بالا هدایت می‌کردیم. خودتان را بگذارید جای ما. ما به نوعی هر روزمان با حادثه و حریق شروع می‌شود و با همان هم تمام می‌شود، حوادثی که خودم می‌دانم شاید یکی از همین‌ها روزی جانم را بگیرد. یا مثل برخی همکارانم مدال جانبازی‌ام را پررنگ کند یا جان به‌در ببرم و در سلامتی کامل بازنشسته شوم.



داخل سبد بالا بر، درست ۶۵ متر بالاتر از سرمان ایستاده است و از آن بالا برایمان دست تکان می‌دهد. ابوالقاسم قدمگاهی، فرمانده شیفت ایستگاه دوم است که پس از دقایقی خودش را به ما می‌رساند. از سال ۱۳۹۰ وارد آتش‌نشانی شده است و کارشناسی رشته تخصصی ایمنی (اچ‌اس‌ای) دارد، رشته ایمنی بهداشت و محیط زیست. در سال‌های فعالیتش سه سال در ایستگاه تک‌واحدی کنار بازار رضا^۵ بوده و از سال ۱۳۹۲ به ایستگاه دوم آمده است. چهارشنبه است و قد بلند. حرف که می‌زند، ته‌چهره‌اش خندان است و حتی زمانی که از حوادث می‌گوید، باز می‌خندد، خنده‌ای نه‌از سر بیهودگی، بلکه شخصیتش این‌گونه است، جدی اما خوش‌رو. لهجه مشهدی و کتابی را قاطی می‌کند و از یکجا دیگر خود واقعی‌اش می‌شود و با لهجه شیرین مشهدی ادامه می‌دهد. خودش می‌گوید: همین که لباس آتش‌نشانی را به تن می‌کنید، باید خودتان را برای روزهای سخت آماده کنید، روزهایی که بیشتر تلخ هستند. برای آتش‌نشانان همه حوادث حساسیت دارد، چه حادثه محبوسی آسانسور و چه حریق سنگینی که خانه‌ای زیر حجم زیادی از آتش باشد. می‌خندد و از کم‌درترین اتفاقی برایمان می‌گوید که همین چندسال پیش برایش رخ داده است: در یکی از مناطق نزدیک ایستگاه که صالح نمی‌دانم اسمش را ببریم، گزارش مشاهده مار شد. خانه‌ای که مار

در آن دیده شده بود، یک خانه مسکونی در انتهای کوچه‌ای باریک بود. وارد خانه شدیم، مرد اهالی خانه از زن و مرد قطاری کنار دیوار ایستاده‌اند. زن گفت که مار داخل



در ظاهر حادثه، در باطن اسباب کشی!

اتاق پشت در است. من برای اینکه نور یکپو داخل اتاق نیفتد و حیوان را وحشی نکنند، آرام‌در را باز کردم. اما ماری مشاهده نکردم. از زن اصرار که مار آنجاست و از من انکار که چیزی نمی‌بینم. وسط یک گلدان قیدی که گل را به آن وصل می‌کنند، قرار داشت و با خزّه‌های طبیعی پوشانده شده بود. یک کرم خاکی لابه‌لای خزّه‌ها بود و وول می‌زد. آن را گرفته و گفتم این کرم است که صدای جیغشان به‌هوا رفت. گفتم این کرم خاکی است، نه‌مار. زن با لحنی طلبکارانه می‌گفت مار است دیگر... شما ببینید، برای یک کرم یک تیم تخصصی اعزام شد و در این میان اگر حادثه یا حیرتی اتفاق می‌افتاد، چه می‌شد؟ انگار یاد یک خاطره دیگر افتاده باشد، بلند می‌خندد و ما را هم به‌خنده می‌اندازد. می‌گوید: باورتان می‌شود؟ بعضی‌ها ما را به‌بهانه حادثه به‌خانه‌هایشان می‌کشند تا اسباب‌و اثاثیه‌شان را جابه‌جا کنیم، درست مثل یکی از مأموریت‌ها که زنی سال خورده با مرکز تماس می‌گیرد و مدعی می‌شود که ماری بزرگ داخل انباری دیده است. ما به‌سرعت خودمان را به محل رساندیم. آن‌هایی که داخل خانه‌شان مار دیده‌اند، استرس دارند، اما پی‌زن خیلی خون‌سرد بود. داخل انباری هرچه لازم داشت، بیرون ریختم. اما اثری از مار نبود که نبود. به‌او گفتم مادر اینجا ماری نیست. خودش هم خیلی قانع گفت که عیبی ندارد، شاید من اشتباه کرده‌ام. به همکارم گفتم سر لازم را بگیرد و دوباره آن‌ها را داخل انباری بگذاریم که زن گفت نمی‌خواهد زحمت بکشید. چند روز دیگر اسباب‌کشی داریم!

نفسی عمیق می‌کشد و خنده روی صورتش یخ می‌زند. می‌گوید: آتش‌نشانان کار تخصصی می‌کنند و هر روز آموزش ضمن خدمت می‌بینند، اما آنچه برایشان در رشته خدمتی ثبت شده، شغل خدماتی است، موضوعی که اگر در مجلس درباره آن تجدیدنظر شود، در روند پرداخت حق و حقوق آتش‌نشانان تأثیر بسزایی خواهد داشت.

هر چه فکر می‌کنم، همه اش جنازه است، جنازه

برخورد کردم. مالک پراید اما متوجه حساسیت ماجرا بود. برای همین با چند نفر از اهالی خودرو را کشیدند و راه باز شد. در پایان عملیات به محل بازگشتم و شمرا به پلاک آن خودرو را یادداشت کردم و تحویل واحد خسارت دادم تا او بتواند هزینه جبران ضرر و زیانش را دریافت کند.

تاجی می‌گوید زمانی که از تبرکشان در خیابان به سمت حادثه می‌رویم، مردم دوست دارند به‌ما کمک کنند، اما چون آموزش ندیده‌اند، همین کار را خراب می‌کند. خودرو آتش‌نشانی یا امدادی باید از وسط خیابان حرکت کند و خودروها به‌چپ و راست بروند تا راه باز شود.

او در ادامه حرف‌هایش پای یک خاطره تلخ را به میان می‌کشد که در جاده میامی رخ داده است، حادثه‌ای که جان یک آتش‌نشان تازه‌کار را گرفت ۲۷۸ فروردین را برای اودر تقویم به‌روزی تلخ ثبت کرد: شش سال پیش بود که برای عملیات به سمت چرم‌شهر رفتم. آتش‌نشانی چرم‌شهر هم پیش از ما آنجا بود. موضوع این بود که در فاضلاب چرم‌شهر را برداشته بودند تا فاضلاب را تخلیه کنند. منکند خودرو گیر کرده و راننده تا نکر وارد دهانه فاضلاب شده بود. گازهای سمی موجب شده بود که این فرد سقوط کند و جان بدهد. یکی از نیروهای آتش‌نشانی چرم‌شهر که راننده هم بوده، زمانی که با این صحنه روبه‌رو شده است، بدون تجهیزات و در نظر گرفتن تجهیزات ایمنی، وارد فاضلاب و گرفتار شده بود. خودورش روشن بود که ما را رسدیم، چندماه از آغاز کارش در آتش‌نشانی چرم‌شهر نگذشته بود که جوان مرگ شد.

وقتی از او می‌پرسیم که خاطره شیرینی از این ایام برایمان تعریف کند، نفس عمیقی می‌کشد و می‌گوید: هرچه فکر می‌کنم، همه‌اش جنازه است، جنازه...

